



۰۷ جون، ۲۰۲۶

مرحوم مصطفی عمرزی

تاریخ سر درگم

۱۸ جنوری، ۲۰۲۱



پیچده گی درک تاریخ در افغانستان، به خصوص آن چه عقب تر از دوران معاصر می رود، در کمبود یا نبود چندین مشخصه و مولفه است. جغرافیای سیاسی، هویت سیاسی، مقوله های حقوقی و مدنی، همه و همه به گونه ای که اتباع و کشور ها را معرفی می کنند، در بیش از یک قرن اخیر، شکل گرفته اند. بنا بر این، اگر مشخصه های قومی، زبانی و مذهبی، چنانی که در واحد های غیر سیاسی، معمول بوده، وجود نداشته باشند یا مبهم باشند، نمی توانند در افاده ی مشخصه ها و مولفه هایی موثر واقع شوند که امروزه ما را با هویت های سیاسی و قومی معرفی می کنند.

در نیش سه راهی که منتهی به مسجد شاه دو شمشیره، پشتنی بانک و وزارت اطلاعات و فرهنگ می شود، در برابر رسته ی کتاب فروشی های کابل، در یک بلورد، هرچند به جا از قوم معزز ایماق ما گفته اند، اما در کنار یک جمله ی شعارکی (بجوشید، بسوزید و در قدرت

شریک شوید) که حتماً از باند شر و فساد یاد گرفته اند، جای خالی رسالت ملی وظیفه را با تقسیم قدرت، عوض گرفته اند. در نمونه ی عام سوء تفاهم درک تاریخ در افغانستان، نوشته اند «خط فکری ملیت ما از ایماک تا ایماق» که در پهلوی آن تصویر یک شمشیرکش، دیده می شود. زیر تصویر شخص شمشیرکش، نوشته اند: «سلطان شهاب الدین غوری».

از بقیه ی اغراض در این بلبورد کاپی از دیگران می گذرم که به جای قومیت، ملیت نوشته اند و از قواره ی شمشیرکشی که در بلبورد دیده می شود، بی گمان گذشته های تار مردمانی آشکار می شود که با چند تا آدمکش اداره می شدند و وقتی مالیات شان کفاف امپراتوری را نمی کردند، مردم بی چاره، اما زحمتکش هندوستان، دم دست بودند تا به بهانه ی جواز قتل، بی خانمانی و بربادی کفار، خرچ حکومت هایی برآورده شود که قبلاً سلطان محمود غزنوی، سنت ساخته بود.

در جاده ی منتهی به چهار راه طره باز خان، در دیوار مربوط یک ریاست امنیت ملی، ردیفی از مذکر و مونثی را رسم کرده اند که همه شمشیر به دست، دیده می شوند. در واقع چنین گرایش های مذموم به تاریخ در حالی فوران کرده اند که با تنقیدات هار بر تاریخ معاصر، درمانده شده اند که در گذشته های خودشان چه چیز های بهتر از ما وجود داشته اند که گفته نشده باشند؟

توحش تیمور لنگ، توحش چنگیزخان، توحش غوریان، توحش غزنویان، توحش خوارزمشاهیان و تمام انواع آنان تا توحش یعقوب لیث صفار که با دست یافتن به کابل، تمام دارایی های کابلشاهان را به دارالخلافه یا مرکز قدیمی القاعده و داعش می برد، تنقیداتی نیز بر جا مانده اند که با چه آشکارایی هایی می توان آن همه فجایع و عاملان آن ها را به اقوام کنونی، منسوب کرد؟

در بلبورد نامبرده، از یک چهره ی غوری، نامبرده شده است. همانند تمام تاریخ های گنگ دیگر در افغانستان، بالای این سلسله که از آنان جز چند تا مناره، قبر، مسجد و بنا های خشتی و گلین، چیز زیادی باقی نمانده، بسیار چنه زده اند که چه هویت قومی داشته اند؟ چون طرح فوقیت قومی- سیاسی، بی پشتوانه ی تاریخی، آسان نیست، روایت های مختلفی را باب می کنند که هر کدام از الفبا تا کف پا، معجون تحلیل هایی هستند که حتی با شباهت یک حرف یا یک آوا، از آن ها نتیجه می گیرند. مثلاً اگر بحث های زبان شناسی ما را جدی بگیریم، بعضی اقوام ما فرامرزی می شوند. یک دروازه بان آلمانی در دهه ی هشتاد میلادی، «شماخر»

تخلص می کرد. اگر منطق زبان شناسی فارسیستی را مرجع قرار دهیم، در واقع «شماخر»، ترکیب فارسی به شمار می رود. یعنی ضمیر «شما» با اسم یا صفت «خر» یک جا می شود و معنی می یابد. گذشته از این شوخی، بعضی برداشت ها از عمق تاریخی در حوزه ی ما بی شباهت به تخلص آن دروازه بان آلمانی نیستند.

در مورد انتساب تاریخ غوریان به اقوام مختلف، زیاد نوشته اند. اساس تمام آن نوشته ها، اکثراً شونئیستی یا ناسیونالیستی ست. با آن چه از آن سلسله هم باقی مانده، ابهام آن بیشتر می شود. سال ها قبل، وقتی کتاب «تاریخ بیهقی» را می خواندم، حکایتی به یادم مانده که در زیر، اقتباس کرده ام.

«امیر بتافت و سوی ناحیت وی لشکر کشید و آن ناحیتی و جایی ست سخت حصین از جمله غور و مردم آن جنگی تر و به نیروتر و دار ملک غوریان بوده بود به روزگار گذشته و هر والی که آن ناحیت او را بودی، همه ولایت او را طاعت داشتندی. [پیش] تا امیر حرکت کرد بر آن جانب، دانشمندی را به رسولی آن جا فرستاد با دو مرد غوری از آن بوالحسن خلف و شیروان تا ترجمانی کنند و پیغام های قوی داد و بیم و امید چنان که رسم است.» (تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم، پاییز/ خزان 1383، صفحه ی 136)

چنانی که از اقتباس بالا بر می آید، غزنویان دری زبان، ناگزیر بودند برای تفهیم، زبان غوریان را به کار ببرند. بنا بر این، دو مرد غوری با نام های بوالحسن خلف و شیروان را در نظر می گیرند تا ترجمانی کنند.

زبان تاریخ بیهقی، دری قدیمی ست. زبان غزنویان که گفته می شود ترکتابار اند، دری بوده است. بنا بر این، زبان غوریان، دری نبوده است. بالاخره در کشمکش هایی که در گذشته های دور این سرزمین، معمول بوده اند، غوریان به امر علاءالدین حسین، شهرک سلطان محمد غزنوی و بقایایش را که در واقع با خون، گوشت، پوست و سرمایه های مردم هند، ساخته شده بود، با خاک یک سان می کنند؛ اما غوری ای که فرمان نابودی شهرک غزنویان را می دهد، کسی نیست که در عصر مسعود غزنوی، از احفاد غوریانی باشد که پسر سلطان محمود، مجبور شده بود برای صحبت با آنان، مترجم استخدام کند. ابیات دری منسوب به علاء الدین حسین مشهور به جهانسوز در ماجرای ویرانی غزنی، مشهور اند.

با احترام به اقوام کشور، اما تذکر این نکته را به جا می دانیم که استخراج مفاهیم دلخواه از تاریخ هایی که سراپا پُرتوحش و پُر از وحشی اند، مصداق حال/ روزگار ما نیست. به جای چریدن در زمین های لم یزرع تاریخ، هزاران عنوان کتاب داریم که در چند سده ی پسین، گنجینه های مفاهیم مدنی را در برابر ما قرار می دهند تا بی نیاز به چند آدمکش شمشیرباز، حرف دل خود را بگویم. این چنین افاده، موضع مدنی ما را تقویت می کند، اما استفاده ی سمبولیک از آدمکشانی که دیگران را فقط به خاطر عقیده ی شان کشته اند، بیشتر به درد القاعده و داعش می خورد